

## فصل دوم

تطبیق آراء سابق بر اتازونی

و جمهوریت‌های امریکای جنوبی

اخلاق انگلیسی روح امریکائی جنوبی چگونه است ، تغییر از حالتی که اوضاع فعلیت آنرا ایجاد کرده است مشکل است . عناصر منحصه محکوم وقت هستند . زنگیها و چینی‌ها . اعت ارتقا اتازونی و انحطاط جمهوری ها اسپانیولی امریکای جنوبی با وجود تشابه رژیم و نظامات آنها این انفارشی و هرج و مرجی که جمهوریت‌های امریکائی جنوبی در آن افتاده اند از تشایح مستقیم انحطاط نژادی است

بطور اجمال معلوم شد که نظامات هر ملتی تراوش روح و مولود ساختمان فکری آنها و هر چند ظاهرا و اسماء آن تغییر کند ، حقیقت آن کمتر تغییر میکند و تابع روحیات آن ملت است ، مگر اینکه روح ملت تغییر نماید . در این فصل میخواهیم آثاری که روحیات هر ملتی در تعیین مقدرات آن دارد بیان نماییم و این نکته را توضیح بدهیم که نظامات امم در جنب روحیات آنها اهمیتی ندارد و تا روحیات تغییر نکند تغییر نظامات فاقد هرگونه اثری است

برای بحث در این موضوع ، يك مملكت وسيعى مبرويم  
 كه از حيث خصائص طبيعى مانند يكديگر و دو نژاد اروپائى  
 آنجا زندگانى ميكنند كه هر دو تمدن و باهوش و جز از  
 لحاظ حالات روحيه از يكديگر اختلاف ندارند . امريكا از دو  
 قاره وسيعى مركب است كه يك پرزخي آنها را بيكدگر مربوط  
 مينمايد و از هر حيث شبيه بيكديگرند . يكي از آنها مسكن  
 اسيا نيورلها و قسمت ديگر محل اقامت انكاساكسونهاست . اصول  
 جمهوريت بر هر دو قسمت حكومت ميگذرد . يعني قسمت جنوبي  
 رژيم مالك شمالى را سرمشق خود قرار داده اند . ما  
 ميتوانيم براي تبیین حيات اجتماعى و اصول زندگانى آنها  
 هيچ علقى غير از اختلاف نژادى و تبیین حالت روحيه كه اينك  
 مبرويم آنها در تحت مطالعه در آوريم فرض كنيم

بدواً بصفت انكاساكسونهاى قسمت شمالى مى پردازيم :  
 تشخيص ساختمان فكرى ملت مزبور خيل آسان است زيرا  
 ميتوان گفت كه بيش از تمام ملل روى زمين وحدت روحى و  
 تشابه اخلاقى در آنها موجود است

ساختمان فكرى ملت مزبوره از نقطه نظر اخلاق ، عبارت  
 است از شدت عزم ، علو همت ، قدرت مستقامه بر اهوا

خریشتن ، انرژی و پشت کار ، احساسات شدید دینی ،  
 و خلیفه شناسی ، آداب روشن ، دیانت ، استقلال که تقریباً از  
 حدود مدنیت خارج میشود ، قوه اراده‌ای که غیر از ملت و مکتب  
 ملتی دارا بوده است . اما از نقطه نظر عقل و دراک ، دارای  
 خصائصی نیستند که در سایر ملل موجود نباشد . فقط چیزی  
 که در این موضوع قابل ملاحظه و آنها را از سایر ملل  
 امتیاز میدهد ، این است که ادراکات ملل مزبور پیرسنه متوجه  
 جنبه محسوس و عملی قضایا است . در تئوری ها و نظریات آ پخته  
 بهم کفر فرو میروند و به خواب و خیال کفر علاقه دارند ،  
 بعبارة آخری ذوق و سلیقه آنها در موضوع کلیات نظری  
 ضعیف و بواقعیات و محسوسات بیشتر متوجه است . ادراکات  
 آنها دارای محدودیت هائی است که مانع میشود با اعتقادات  
 سنت و خرافات آمیز دینی متمایل شوند

باین صفت مشترک عمومی باید اضافه کرد یک مزیت مخصوصی  
 که کفر قابل بیان است . این مزیت مثل تعقلات یک شخصی  
 است که راه زندگانی خود را تشخیص داده و معتقد است که  
 ماوراء آن راه بهتری نیست . این مزیت نظیر احساسات یک  
 شخصی است که وظائف خود را نسبت بوطن خود و خانواده  
 خود و پروردگار خود کاملاً دانسته است . این خصیصه به

اندازه‌ای در ملت مزبور قوی و رایج است که هر چیزی مخالف آن باشد بنظرش غریب می آید . در حقیقت تحقیر انگلیس ها نسبت به بیگانه ها و عادات بیگانگان بدرجه ایست که از تحقیر رومن ها نسبت به بربرهای شمال افریقا تجارز میکنند . انگلیس ها بهیچوجه اصول تادب را در مقابل خارجه مراعات نمیکنند . در میان رجال انگلیس کسی را پیدا نمی کنید که در مقابل اجانب اهمیت باعمال و حرکات مخالف اصول و آداب بدهد و حرکاتی که اگر در میان ملت خود مرتکب میشد ، از هر صوفت و غصب بر سر او میبارید ، در مقابل اجانب ارتکاب آن را جائز نداند . بی شبهه این اخلاق از نقطه نظر فلسفه خیل پست و قابل اعتراض است ولی در ارتقاء و تقدم مالی خیل مفید است و چنانکه سردار انگلیسی ( ولسی ) گفته بود : یکی از قوای مهمه انگلستان بشمار میرود . وقتی که انگلیسها پیشنهاد ایجاد تونل تحت البحری مانس را برای وصل انگلستان با اروپا رد کردند ، بعضی میگفتند انگلیس ها مانند اهالی چین سعی میکنند کشور خود را از نفوذ و اختلاط اجانب مصون و انگلستان را یکی از اروپا مجزی نگاه دارند و این يك تامل صحیحی بود

این خصائص که گفتیم در میان تمام طبقات ملت موجود است و آثار آن دوهریک از عناصر مدنیت انگلیس دیده میشود و هر کس انگلستان رفته باشد ، اگر چه پیش از چند روزی توقف نکرده باشد ، میتواند آن را مشاهده کند :

آثار استقلال از تمام مظاهر حیوتی انگلستان لامع است : اگر بمنزل پست ترین عملجات آنجا برویم می بینیم که باوجود کوچکی و حقارت ، بکلی مجزی و منفرد و از زحمت همسایگان آسوده است ، بایستگاه های راه آهن که میروید مردم را در آمدوشد و در حرکت مشاهده می کنید ، نه اینکه مانند یک گاه کوسمند از ترس اینکه زیر دست و پای اسب و درشکه بروند پشت یک دیواری پناه به برند . عزم ملی در کار های پر از مشقت یک نفر کارگر و در کارهای یک نفر محصل که او را سر خود رها میکنند ، تابتواند به تنهایی راه و رسم زندگی را یاد گرفته و رفته رفته بفهمد که جز خودش هیچکس مسئول مقدرات آتی او نیست ، بطور متساوی دیده میشود . در عملیات اساتید مدرسه مشاهده میشود که اهمیتی به تعلیم ندادند تمام مساعی خود را صرف تربیت اخلاقی شاگردان مینمایند

زیرا اخلاق را موثرترین عوامل حیاتی دنیا میدانند ( ۱ )  
 وقتی بزندگان نژاد مزبور عطف نظر مینمایند می بینند فقط می  
 و مجاهدت افراد است که اغلب موسسات بزرگ و کوچک را،  
 از ترمیم مریضخانه و اصلاح مزرعه گرفته، تا بنای انکارگاههای  
 بحری و کشیدن خطوط آهن، ایجاد نموده است، نه حکومت.  
 هرگاه شخص بکنه حالات روحیه آنها توجه بکند، با  
 همه معایبی که سایرین بانها نسبت داده و آنها را خشن و  
 خونسرد و بیاطافه تر از تمام ملل کیتی میدانند، اعتراف خواهد  
 کرد که تنها ملتی است که دانسته است چگونه بر خود حکومت  
 کند و توانسته است اختیارات هبت حاکم را بمنتها درجه امکان  
 محدود نماید. وقتی که تاریخ این نژاد را ورق میزنیم می  
 بینیم اول ملتی است که گردن خود را از طوق عبودیت

( ۱ ) ملکه ویکتوریا يك جائزه سالیانه برای مدرسه و انگستن  
 معین کرد که شروط دریافت آنرا بعهده پرنس آلبرت موگول نمود.  
 شاهزاده مزبور جائزه را بشاگردی تخصیص داد که از حیث اخلاق نسبت  
 تمام شاگردان برتر باشد. در يك ملت لائینی قطعاً این جائزه بشاگردی  
 اختصاص پیدا میکرد که محفوظات او بیشتر باشد، زیرا تعلیمات ما  
 (حتی تعلیمات عالیه ما) عبارت است از حفظ کردن و این فوه در  
 آنها نمود میکنند و بالاخره غیر از همان محفوظات چیز دیگری در دست  
 ندارند زیرا ملکه اجتهاد و ابداع در آنها مرده است

— عبودیت سیاسی و دینی — نجات داده : از قرن پانزدهم  
 [ فورستیکو ] باقوانین رومن ها که از میراث مدلل لاتیفی و  
 مولود دماغ سلاطین مستبده مطلق العنان بود شروع بمعارضه  
 نموده .

يك همه ملتی هر جا فرود آید کوس ریاست و بزرگواری  
 خواهد گرفت و هر جا را مستعمره خود قرار دهند بسومیان  
 آنجا را بطایع سلطه خود خواهند نمود . نهایت اگر بومیان  
 آنجا مانند طائفه سرخ پوست ضعیف و غیر قابل انتفاع باشند  
 بزودی منقرض شده و محو میگردند و اگر مانند هندیهها زیاد و  
 قادر بکار باشند ، ازدوش آنها کار کشیده و غالب آنها مانند  
 بردگان ، فقط آلتی خواهند بود برای سعادت و تنعم و عیش  
 ارباب و آقایان خود .

درجه ارتقاء و اعتلاء نژاد انگلوساکسون که نتیجه مستقیم  
 ساختن فکری آنهاست در آمریکا بهتر دیده میشود : این  
 قطعه از امریکا که امروز صحنه نیایش یکی از بزرگترین و با  
 شکوه ترین مدنیت های دنیا است ، وقتیکه انگلیسها بدانجا هجرت  
 میکردند ، اراضی باثر و غیر مزروعی بود که ، جز مسودگی  
 وحشیان بومی ، از مسکنه خالی بود و مهاجرین تمام وسائل  
 زندگانی و معیشت را از خارج همراه خود آورده بودند و

همه میدانند پایه عظمت و رفعت آنها امروز تا کجا رسیده است و پس از یک قرن در ردیف دول معظمه دنیا و کمتر ملتی میتواند دعوت رقابت و همسری با آنها نماید . کسانی که میخواهند درجه نشاط و پشت کار و فعالیت سکته این جمهوری (اتازونی) را کاملاً بفهمند ، باید کتابهای مسیو [ روزید ] و [ پورچید ] را راجع با اتازونی مطالعه کنند . قدرت و قوه افراد در تاسیس کپانیها ، کشیدن خطوط آهن ، ایجاد مدارس ، حکومت گرن بر خود ، ساختن لنگرگاهها و اسکاهها و سایر مؤسسات عظیمه مفیده ، به منتها درجه بالغ شده است . سلطه و مداخله حکومت آنها بدرجه محدود و کوچک شده است که انسان خیال میکند اصلا سلطه هیئت حاکمه وجود خارجی ندارد و بالاتر ، اینکه انسان در آنها متعیر میشود اگر دید حکومت در غیراز مسئله تنذیمات داخلی و مسائل سیاسی مداخله میکند .

اشخاصیکه بصفات فوق الذکر آراسته نباشند ، نمیتوانند در آنها زندگانی کنند و از هرگونه تقدیمی محرومند ، بهمین دلیل مهاجرت های زیاد نتوانسته است روحیات و جریان اجتماعی اتازونی را تغییر دهد زیرا گسیکه مزایای قومی خرد را حفظ کند و نتواند بجزایای انگلوساکسونها مجهز شود و



با کوران اجتماعی همراهی کنند قطعا محکوم بقناست . غیر از نژاد  
 انگلوساکسون کسی نمیتواند در آنجا زندگانی کند . زیرا يك  
 محیطی است پر از استقلال و قوت عزم و اقدام . ایتالیائی آنجا  
 از گرمی میمیرد و ایرلندی جزو طبقات نازله محسوب میشود .  
 بزرگترین جمهوریت های دنیا مهد آزادی و استقلال  
 است ولی از مساوات و نواماد در آنجا اسمی نیست زیرا  
 این دو خیال لاینی است و در ناموس تکامل دنیا اسمی از  
 آنها نیست . در هیچ مملکتی مسئله تناسل بشدت اتازونی نیست  
 و از همین روی توانسته است روح ملت و مناعت و نشاط  
 خود را حفظ کند . این محیط ضعیف پرور نیست ، کسانیکه  
 شرایط زندگانی می و مجاهدت را فاقدند در آنجا وجود  
 ندارند و بواسطه ضعف خود محکوم ازوال و انقراض هستند :  
 اقوام سرخ پوست ، بعد از آنیکه دیگر وجودشان محل انتفاع  
 نشد ، یا از گلوله و یا از گرمگی معدوم شدند و بزودی کارگران  
 چینی نیز بداهه ملحق میشوند و قانونی هم بری اخراج آنها  
 صادر شد ولی بواسطه اشکالات مالی بموقع عمل در نیامد . اما  
 در عوض آنها را منظمأ معدوم خواهند کرد ، همچنانیکه در  
 بعضی از ایالات معدن خیز شروع کرده اند و قانونی نیز اخیراً  
 وضع نموده اند که بموجب آن فقرا از ورود بخداك اتازونی

ممنوعند

سپاهانی که آتش جنگ داخلی را بر افروختند تا هنوز هم  
 مصدر کارهایی هستند که سفید پوستان وطنی از تصدی آن  
 امتناع دارند . صحیح است هر دو جنس در مقابل قانون مساوی  
 هستند ولی نسبت بسپاهان ، مانند حیوانات رفتار میکنند و اگر  
 احساس شرارتی از آنها کردند در اعدامشان لحوای توقف نخواهند  
 کرد و به تپیده امریکائیها بهترین طریقه اعدام همان طریقه ایست  
 که بموجب قانون ( لاش ) مجرا میداشتهاند ، یعنی در او این  
 جنایتی که از آنها بروز میکرد مجازاتشان یا چوبه دار و یا تیر  
 باران است . احصائیات اخیر با آنکه خالی از نقص نبود مشعر  
 است که این ترتیب را در هفت سال اخیر در باره هزار نفر  
 از سپاه پوستان اجرا داشتند .

صحیح است ، این يك نکه سپاهی است بر چهره مدنیّت  
 این سرزمین ولی از طرف دیگر در جنب روشنائی و طراوت  
 شدید تمدن مزبوره تحمل پذیر است .

اگر بخواهیم اروپا و امریکا را در مقام مقایسه در آورده  
 و ممیزات آنها را معرفی کنیم ، باید بگوئیم تمدن اولی مولود  
 فکر يك جامعه ایست که حکومت جانشین افراد و سلطه آن

اختیارات فردی را محدود نموده امت و مدنیت ثانی از تراوشات روح يك ملتی است که افراد آن مستقل و آزاد و از هرگونه تضییق و فشاری دور هستند. این تفاوت بزرگ جز باخلاق و روحیات بیبیزی دیگری منسوب نیست. مسلماً سوسیالیسم در اتنازونی جای پائی نخواهد یافت زیرا سوسیالیسم یکی از آثار استبداد است و در ملل پیری که قرون مثالیه مطیع رژیم‌های استبداد بوده و آزادی را فراموش کرده و دیگر شایستگی حکومت کردن برخوردار واقع شده‌اند، ظاهر میشود.

این بود و ضعیفات يك قسمت امریکا که ساختن همان فکری ساکنین آن قوت عزیم و اراده را نشان میدهد. الآن عطف نظری بقسمت دیگر این قاره بنمائیم که ساکنین آن از نقطه نظر هوش و ذکاوت با دیگران امتیازی ندارند، فقط دارای آن صفات و کمبیزاتی که شرح دادیم نیستند :-

امریکای جزیری یکی از خاص‌ترین قطعات دنیا است، مساحت سطحیه آن دو برابر و جمعیت آن یکمشر جمعیت اروپاست. زمینهای آنجا بکر و بهر کسی نیز بلاعوض داده میشود. تراش غالب و محوری، اسپانپول و بچندین جمهوری منقسم میشود. ارزشین

، شیلی ، پرو ، برازیل ، همه مملکت مزبور در رژیم و قوانین و نظامات اتازونی را سرمشق خود قرار داده‌اند . همه آنها تقریباً در تحت يك طرز حکومت و يك رژیم اداره میشوند ولی همه آنها نیز ، بدون استثنا در آتش يك هرج و مرج خونین میسوزند . علت همه آن اختلاف نژاد و فقدان صفاتی است که در اتازونی بشرح آن پرداختیم . با وجود زمینهای حاصلخیز ، سرپنجه فقر و فلاکت گریبان آنها را گرفته و در زبر کابوس ظلم و استبداد بحال اخلاق افتاده‌اند .

کسیکه میخواهد درجه انحطاط جمهوریت های امریکای جنوبی را بفهمد کتاب مسیو ( ت . شیللا ) را بخواند . این کتاب نفیسی است که بکنه عوامل انحطاط آنها فرورفته ، مبدأ تمام این اوضاع را ساختمان فکری آنها دانسته که بکلی از عزم و اراده عاری و فاقد قوت اخلاقی هستند . فقدان قوه اخلاقی ، آنها را به پست ترین درجات انحطاط سرانگون انداخته است . مولف مذکور در خصوص مشهورترین شهرهای آنجا یعنی [ بونیوس ایرس ] میگوید « کسیکه يك ذره وجدان داشته باشد نمیتواند در این شهر زندگانی کند ، در موضوع جمهوری آرژانتین که نسبتاً کمتر دستخوش عوامل فقیر است میگوید « وقتی شخص به معاملات تجارتنی آنها نظر مینماید ، از فقدان

درستکاری و صحت قول و حسن عهد خیال میشود ،

هیچ جای دیگر دنیا ، مانند امریکای جنوبی ، نمیتواند  
 دلیل اثبات این مدعا واقع شود که نظامات و مبادی اجتماعی  
 هر ملتی نتیجه مستقیم روحیات و ساختنهای فکری همان ملت است  
 و نمیشود نظامات و قوانین سیاسی و مدنی يك ملت را بملت  
 دیگر برده و صحیحاً اجرا کنند ، چنانکه هم دیدیم نظامات و  
 قوانین آناروئی بعد از اینکه بملت پست تری رفت چه توانی ای  
 اتخاذ کرد و چه نتیجه ای داد

مسئله شایع در موضوع جمهوریت های امریکای جنوبی می  
 گویند که مالک مزبورده کاملاً در قبضه اختیار رؤساء جمهوری است  
 که اقتدارات آنها در مملکت خود کمتر از اقتدار امپراتور روس  
 نیست و تمام مستخدمین اداری دست نشانده آنها هستند و  
 اهالی هم در انتخاب آنها مداخله مینمایند ، اما رؤساء جمهور  
 اعتنائی بآراء و افکار عامه نمیکند ، جمهوریت آرژانتین ، در  
 حقیقت يك حکومت مطلقه و يك سلطنت مستبدانه است که  
 سیاست از وسیله ارتزاق و تجارت يك عده معدودی است  
 تنها برازیل از این انارشی و هرچ و هرچ نجات یافت و  
 آنها در پرتو سلطنت بود که نگذاشت اقتدارات سیاسی

بچنگال هوا و هوس مفرضین افتاده و از آن سوء استفاده کنند ولی چون بیش از حوصله و استعداد يك ملت پشت همت ای اراده‌ای با آنها ازادی داد حکومت سلطنتی ساقط شد و ملت هم با آن دريك انارشی و هرج و مرجی افتاد . آنوقت ، رجال حکومت جدید در ظرف چندسال امول ملت را پشمآوردند و خزانه دولت مفلس شده و مجبور شدند صدی شصت بر مالیات بیفزایند .

مقرط و تاخر ملل لاتی می آمریک تنها از لحاظ سیاست نیست ، بلکه در تمام عناصر مدنیت متاخر و منحط شده اند . بدون شبهه درام این اوضاع و این حالت در جمهوریت های متاخره بالاخره آنها را بتوحش و برابری سوقی میدهد . کلیه صنایع و تجارت بدست آنها و انکابدها و امریکائیهای مقیم آنجا افتاده و [ الباریزو ] تقریباً يك شهر انکابی شده . و اگر بیکایکان نبودند این ظواهر مدنیت که امروز در شبلی موجود است و اروپا را فریب میدهد وجود نداشت . در جمهوریت ارژانتین چهار ملیون سفید پوست اسپانیولی موجودند ولی تصور نمیکنم يك نفر از آنها در راس يك مؤسسه صنعتی مهمی قرار گرفته باشد

مقروط عنصر لائینی - بك همه، مقروط مدهشی - آنهم  
در مقابل ارتقاء انکار صا کسون و در مجاورت یکدیگر و در مقابل  
یکدیگر، خیل موجب حزن و تأسف است ولی از طرف دیگر  
صادقترین شهادی است بر صحت نوامیس پسیکولوژی که ما  
بشرح آن پرداختیم

## فصل سوم

فقط تطورات زندگی ممکن است روح

ملت را تغییر دهد

آمیزش و نفوذ اجانب روح ملت را و بالنتیجه مدنیت او را تغییر میدهد - دولت روم - مدنیت روم در نتیجه هجوم جنگی برابره نرات - بلکه در نتیجه هجوم مسالمت آمیز آنها سقوط شد - در نتیجه برابره هم - خطور نیگردد انداختن دولت روم - هجوم برابره قیافه فتح و تسخیر داشت - رؤساء اولیه صوایف فرانک خود را مسخره و موصف از طرف امپراطور های روم میدانستند - عظمت روم همیشه در پیش چشم آنها بود و جز ابقاء ازوم فکری تیکر دند - فقط از ابتداء قرن هفتم رؤساء برابره در بلاد کل از شناختن امپراتور های روم بیبست خود منصرف شدند - تغییر کامل مدنیت روم در نتیجه همه اساس و شالوده ان اتفاق نیفتاد بلکه در نتیجه ایجاد یک مدت جدیدی که روح ان تمدن را همراه داشت صورت گرفت - هجوم برابره باآزونی - عواقب این مهاجمه ها چیست - منازعات داخلی و تجزیه ممالک - هجوم اجانب بفرانسه

سابقاً گفتیم که تمدن ملل نتیجه رژیم و نظامات آنها نیست بلکه مولود فطریات و نتیجه ساختان فکری آنهاست و چنانکه در موضوع ملل تاریخی گفتیم معلوم شد، وقتی ریشه قومیت يك ملل از هم کپیخته میشود و ساختان فکری آنها دستخوش



تزلزل میشود که با بیگانگان اختلاط و تماسل نمایند و ملتی توانسته است هویت اجتماعی، وحدت ملی، قوت و عظمت خود را صیانت کند که مانند اریانه‌های هندوستان، در اعصار قدیم و انقلابها در عصر حاضر از آمیزش با طوائف بیگانه خود داری کنند. امتزاج بیگانه هر قدر هم عددشان کم باشد برای تغییر دادن روح ملت کافی است زیرا اخلاق مشترک ملی و سوانق تاریخی ملت و عادات و آداب قومی را که بمنزله سلسله ارتباط افراد ملت است بیک دیگر مست و متزلزل مینماید.

این خلاصه بیانات سابق است و اگر صحیح باشد که عناصر تمدن هر ملتی دیباچه روح و عنوان مزاج عقلی از ملت است، پس بطور قطع تغییر آن مستلزم تغییر عناصر تمدن آن ملت میباشد و تاریخ گذشته بشر شواهد زیادی در تأیید این مدعا ارائه میدهد و آینده هم نظیر گذشته خواهد بود. بهترین شاهی در این باب تغییراتی است که در تمدن روم روی داد. مورخین غالباً آنرا نتیجه تهاجم قبایل وحشی (برابره) میدانند، ولی اگر اندکی تعمق نمایم خواهیم دید که این تبدلات در نتیجه تهاجمات سلبیه (نه تهاجم جنکی) حاصل شده است و قبائل وحشی، نه تنها در انهدام اساس تمدن روم نکوشیدند، بلکه آنرا محترم داشته و شی میگرداند آن

را سر مشق مدنیت خود قرار دهند ، کوشش داشتند زبان خود را بزبان آنها منضم و فنون و قوانین و آداب روم را ایجاد کنند . میراثی که از تمدن روم بانها رسیده بود تا آخرین سلاطین [ هرودوتی ] حفظ کردند و تمام کارهای شارلمان بزرگ روی همین اصل ( حفظ مدنیت روم ) قرار گرفته بود

اما بطور قطع تمام این مساعی پیاورده و زنده کردن تمدن روم بانها شئون و خصائص او محال بود . فقط پس از سرور چند قرن تبادل و اختلاط فیما بین این قبائل منحوشه و روم ، مدل جدیدی با ساختمان فکری مخصوصی قدم برصه وجود گذاشت و باطبیعه ، نظامات و فنون و آداب و قوانین و صنایع جدیدی بهمراه خود آورداد . اگرچه مدنیت جدید یکی از آثار مدنیت روم عاری نبود ، ولی مساعی مختلفه هم در احیاء تمدن مزبور در رفت . نه نهضت علمیه اروپا توانست صنایع آنها را زنده کند و نه انقلاب بزرگ فرانسه توانست نظامات و قوانین آنها را دوباره ایجاد کند

پس اینطور نیست که مهاجرات قبایل وحشیه که از قرن اول میلاد شروع و بالاخره منتهی باستهلاک روم در آنها گردید ، باعث محو تمدن روم نگردید و آنها سی در ابقاء

مدنیت مزبور را داشتند . زیرا اگر فرض کنیم که قبایل مذکوره  
 بمحاربه و مقابله روم هم میبادرت امیکردند ، باز علت انقراض  
 روم محسوب میشوند ، زیرا صرف اختلاط و امتزاج آنها با روم  
 و تقلیل دائمی عامه رومها ، برای انقراض تمدن روم کافی بود .  
 صحیح است در اینصورت بر حسب تاریخ ، روم منقرض نشده  
 بود ولی عین این نتیجه که امروز مشاهده میکنیم موجود می  
 شد . یعنی بدون اینکه دولت روم از پای در فتنه هویت اجتماعی  
 و تمدن روم از بین میرفت . پس صحیح است اگر بگوئیم  
 تمدن روم یک سرتبه از بین نرفت ، بلکه بتدریج و استمرار ،  
 فقط بواسطه افتادن در زیر دست و پای بیگانه محکوم به تبدیل  
 و انقراض گردید . مطالعه تاریخ مهاجرات قبائل وحشیه این  
 مدعا را کاملاً ثابت میکند .

تبع و استقراء علماء متخصص ، مخصوصاً نوشته های  
 ( ووستیل و کولار ) این نکته را مبرهن میکند که مهاجرات  
 صلیمه ( اختلاط و آمیزش ) قبایل وحشیه بود که بنیان متین  
 تمدن روم را متزلزل و بالاخره ویران نمود ، نه مهاجرات  
 جنکی آنها که همیشه بوسیله یک عامه از همان قبایل وحشیه ای  
 که در خدمت دولت روم بودند دفع میشد . از زمان امپراطور های  
 اول استخدام قبایل متوحشه در قشون روم معمول شد و هر

قدر ثروت و جلال روم فزونی میکرد ، فطرت سلطنتی روم ضعیف میشد و دایره این استعمار وسعت پیدا میکرد ، بدوجه ای که بعد از چند قرن تمام مشاغل قشونی و دواثر دوقی بدست بیگانگان افتاده قشون به مارتی ( وزکوت ) ، [ بودکونی ] و [ قرانت ] اختصاص داشت

بدیهی است وقتی که قشون و دواثر کشوری بدست بیگانگان افتاد ولایات تجزیه و مستقل میشوند چنانکه در روم شد ، ولی چیزی که بود مطوت و اهمیت روم بجائی رسیده بود که امراء اجنبی جرأت نداشتند لواء مخالفت برافرازند ، حتی آنها نیز بر خود شهر روم حکومت میکردند : بعد از اینکه [ ادواکر ] پادشاه همدول که تابع سلطنت روم بود در سال ۴۷۶ میلادی روم را منقرض کرد از دربار قسطنطنیه اجازه خواست که باسم [ پاتریس ] در روم حکومت نماید

هیچیک از رؤساء قبائل متوحشه از این سیره مخالف نوزیده و همیشه باسم روم حکومت مینمودند و دست بترکیب نظامات و قوانین مقرر نمیدادند [ کاوریس ] خود را جیره خوار روم دانسته و میباید که از طرف امپراطور بطلب و کنسول ، منقرض شده است . جانشینان وی تابعی سال از

این ترتیب تخلف نکردند و اوامر امپراطور را اجرا مینمودند و بر خود واجب میدانستند که مردم را باطاعت دربار قسطنطنیه مجبور سازند. اینحالت تا قرن هفتم دوام پیدا کرد که کارها جرات نموده و صورت خود را بر تقود، که تا آن تاریخ بنام امپراطور روم بود سکه زدند. از این تاریخ است که میتوان گفت امراه گل (فرانس) بریاست رومیها اعتراف نداشتند. بنابر این غلط است که مورخین تاریخ فرانسه را از دوپست سال قبل از این تاریخ شروع کرده‌اند و تقریباً ده نفر بسلسله سلاطین ما اضافه میکنند.

مهاجرات قبائل ژرمنی را کمتر میشود فتح و تسخیر نماید زیرا فتح و تسخیر حقیقی آنستکه قوم غالب عادات و آداب و شرایع و نظامات ملت مغلوب را برهم بزند، چنانکه نورماندیا در انگلستان کردند، ولی ممالکی که در معرض هجوم قبائل ژرمنی واقع شده‌اند در سرزمین خود مطیع شرایع و نظامات و آداب خود باقی ماندند. هوات روم تدریجاً و بطور غیر محسوس از میان رفت. ایالات و ولایات از دومه قرن باین طرف مطیع حکامی بودند که با اسم امپراتور آنها فرمائروائی داشتند و این حکام با سهولت زمان و طول مدت و بطور تدریجی نفوذ خود را واضح نموده و مجزا شدند. در طول مدت

سلطنت سلطه [ مـ پروفنری ] هیچگونه تغییراتی روی  
نداد (۱)

بل ، تغییر کلی بزرگی که در نتیجه هجوم قبائل وحشیه  
روم روی داد ، همانا پیدایش يك ملت تاریخی جدیدی بود که  
از لوازم حتمی آن ، مطابق نواهیسی که ذکر کردیم ، ظهور  
يك تمدن جدیدی بود

این يك قانون کلی مخالف ناپذیری است که دایما آثارش  
ظاهر و در تجدد است و کویا ثابت ترین نواهیسی اجتماعی است  
امروز هم مثل اینستکه همان مهاجرات سلطه بطرف تمدن  
حاضر دیده میشود

مردم خیال میکنند دیگر امروز از آن طوائف وحشی ،  
جز در اواسط افریقا و آسیا ، اثری نیست و بیی از آنها  
بر مدنیت دنیا نمیرود . محقق است که جز از لحاظ اقتصادی  
که ممکن است يك روزی با این صلاح مهیب بچك مابادرت  
کنند ، ما از آنها ترمسی ندادیم ولی عجائباتاً موضوع نظریه این

(۱) موسیو ( وستیل دوکولانر ) میگوید حکومت ( کل ) در طول مدت

سلطنت این خانواده يك جزء از حکومت روم بود و بحکومت اشرافی

( مصنف )

شبهت نداشت

قبائل متوحشه که دور از روم زندگی میکردند و تمدن روم را منقرض کردند نیست ، بلکه قبائل است که در آغوش مدنیت ما و در میان جامعه ما زندگی میکنند .

تمدن امروزه مرکب است از عناصر مختلفه و اجزاء متعدده در هم و ما بین افراد و طبقات يك جامعه ، چنانکه قبلاً ذکر کردیم ، تفاوت فاحشی ایجاد شده و عناصر منحل و طبقه فرودین که پیش از این نمیتوانند تمدن عصر حاضر را متحمل شوند ، روی باز دیار گذاشته و این تفاوت فاحش افراد يك محکمت در مدارك هر روز فزونی گرفته و بالاخره يك روزی جامعه خود را سرنگون خواهد کرد .

این هجری که ذکر کردیم نخست طرف اتازونی منوجه شده و تمدن عظیم ملت مزبور را تهدید میکند . در آن ایامیکه مهاجرت کم و قسمت اعظم مهاجرین از عنصر انکلاوساکسون بودند ، بالطبع عناصر بیگانه در عنصر غالب که انکلاوساکسون بودند مستهلك میشدند . اما امروز مهاجرت عناصر پست مثل سیل بطرف اتازونی جاری شده و بطور قطع جامعه آنجا نمیتواند آنها را در خود مستهلك و فانی نماید : از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ تقریباً شش میلیون بانازونی مهاجرت کردند و همه آنها تقریباً از عملجات ملل غیر راقبه بودند . امروز چهار يك

نفوس شیکاگو از سکنه اصلی نیستند . . شهر منابور ۴۰۰۰۰۰ را  
 جمعیت دارد که ۴۰۰۰۰۰ آت آلمانی ۲۲۰۰۰۰ ایرانی  
 ۴۰۰۰۰۰ بلونی ۵۰۰۰۰۰ چک و غیره میباشد .  
 این مهاجرین با بومیان چندان آمیزش نمیکند ، حق زبان  
 وطن جدید خود را نیاموخته اند ، فقط مشغول عمده‌گی مزدوری  
 هستند و مزد کم و مختصری که دریافت مینمایند نمیتواند آنها را  
 راضی نماید و بالطبع بسا کین اصلی با نظر حقد و کینه نگاه میکنند .  
 در احصای اینکه کارگران راه آهن نمودند نزدیک بود شهر را  
 آتش بزنند و بالاخره حکومت مجبور شد بدون شفقت دهانه  
 مترالوز را بر روی آنها بگشاید . از میان این عناصر است که  
 آن گداهای سمج اشتراکی ظاهر شده و سعی میکنند تمام  
 مؤسسات را زیر و زار نمایند . پیشرفت نظریات آنها در  
 اروپا بواسطه ضعفی که بر او مستولی است آسان ولی در امریکا  
 که با این منخ عقاید توافق ندارند مشکل است . نزاعی که در  
 آینده این افکار و عقاید متباینه در این جمهوریت عظیم ایجاد  
 میکند نزاع دو عنصری است که روح آنها متفاوت و ساختار  
 فکری آنها متباین است .

چیزی که بر حسب ظاهر بدیهی بنظر میرسد اینست که -  
 این جنگی که میان امریکائی های مهاجر و امریکائی های اصلی



واقع خواهد شد بمظفریت متوحشین خاتمه نخواهد یافت و  
 شاید همان کشتار هولناک ( سامبر ) بدست ( ماریوس ) (\*)  
 ولی با يك قیافه خونین تری تکرار شود ، و اگر این جنک  
 بتأخیر افتاده و مهاجرت خاتمه نیابد ، البته نمیتوانند آنها را  
 ریشه کن کنند و شاید همان مقدرات روم نصیب اتازونی نیز  
 بشود ، یعنی حکمرانهای مستقل کوچک تجزیه شده و مانند اروپا  
 و امریکای اسپانیولی در گریوه اختلاف و جنک داخل بیفتند  
 تنها اتازونی از مهاجرت و هجوم عناصر بیگانه تهدید  
 نمیشود ، بعضی از ملل اروپا مانند فرانسه نیز در معرض همین  
 مخاطره واقع شده است ؛ فرانسه يك مملکت حاصلخیزی است  
 که نفوس آن در ازدیاد نیست و از هر سو احاطه شده است  
 بملل فقیری که روز بروز جمعیت آنها رو بفرزونی است ، با  
 وجود اینحالت ، مخصوصاً در صورتیکه کارگران فرانسه زیاد  
 مزد میخواهند و کارگران اجانب بوز کم قانعند ، مهاجرت يك  
 امر حتمی است . مهاجرت بجنک فرانسه برای آنها خیلی مفید  
 است زیرا از خدمات نظامی معاف هستند ، مالیات نفرانی به

(\*) ( سامبر ) اسم یکی از قبایل وحشی ها است که دوپست سال قبل از  
 میلاد به کداه حجه آورده و بدست ماریوس قتل عام شدند .